

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد و آله الطاهرين لاسيما بقية الله في الأرضين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين.

### بازگویی برخی از مطالب گذشته

موضوع بحث ما در این جلسات عبارت از این بود که تحقیق کنیم بینیم این اختلاف بین مسلمین از کجا پیدا شده و سبب اختلاف چه کسانی هستند، ریشه اختلاف در کجاست. در عرایض قبل، مقدماتی هم داشتیم. آقایانی که از روز اول بودند، مستحضرند و کسانی که نبودند از روز اول، در این فضای مجازی این مطالب موجود هست. مقدماتی را در اوائل بحث عرضه کردم.

یکی از این مقدمات این بود که بناست در این امت مثل امت‌های گذشته، مردم امتحان بشوند. امتحان امت‌ها گفتم یک سنت الهی است. این یکی از مقدمات بود.

یکی از مقدمات این بود که همیشه اختلافاتی که پیدا می‌شود، تفرقه‌هایی که بین امت‌ها، بین مردم، بین اشخاص پیدا می‌شود، اساساً و اکثراً هوای نفس است. مطلب دیگری که باز در مقدمات عرض کردم این بود که خداوند متعال و اهل بیت یعنی پیغمبر اکرم و ائمه اطهار از اختلاف بدشان می‌آید، از تنازع بدشان می‌آید، نهی کردند از اختلاف، و از منازعه و خصومت نهی کردند.

باز یکی از مقدمات این بود که پیغمبر اکرم اخبار کردند که تمام آنچه که در امم سابقه واقع شده، در این امت هم واقع خواهد شد.

اینها مقدمات بحث بود، بعد آمدیم و بیان کردیم و گفتیم که در مکه مکرمه در اوائل بعثت، کسانی آمدند - الان خلاصه دارم می‌کنم - کسانی آمدند و اسلام آوردند و هدف اینها تصاحب حکومت و ریاست بین مسلمین بود بعد از پیغمبر اکرم. اینها را بنده بیان کردم. گفتم: قرآن مجید از این افراد تعبیر می‌کند به «الذین فی قلوبهم مرض». اینها را بیان کردم.

بعد گفتم به این که قرن اول که گذشت، در قرن دوم و سوم شروع کردند اتباع سقیفه و پیروان خلافتی که در سقیفه پیدا شد، شروع کردند به این که به نحوی آنچه که در سقیفه واقع شده است، شرعیت بدهند؛ چون شرعیت

در هر امری از امور به این است که ما از کتاب و سنت اخذ کرده باشیم آن اعتقاد را و یا آن حکم شرعی. شرعیت به متابعت از کتاب و سنت است. اینها سعی کردند آنچه در سقیفه واقع شده، برگردانند به نحوی به کتاب و سنت. راه‌هایی را طی کردند، آن راه‌ها را مطرح کردم یکی پس از دیگری. اولش اجماع بود. ادعا کردند اجماع را بر خلافت ابوبکر، ما این را بحث کردیم. بعد ادعا کردند اختیار اهل و حل و عقد را، این را بحث کردیم. بعد ادعا کردند شورا را، آن را بحث کردیم. ادعا کردند افضلیت را، بحث کردیم. تمام اینها را یکی پس از دیگری بحث کردیم. عاقبت الامر دیدیم به این که اقرار می‌کنند: ما نه کتاب داریم در مبانی اعتقادیان و در امر خلافت و امامت‌ان، گفتند: ما دلیلی از کتاب و سنت نداریم، تابع صحابه هستیم. ناچار شدم راجع به صحابه بحث بکنم. موضوع عدالة الصحابه را مطرح کردم. عدالة الصحابه عنوان بحث‌ان شد که مرکب از دو کلمه است. صحابه را معنا کردم، عدالت را معنا کردم، دلائل ادعای عدالة الصحابه را ذکر کردم، این دلائل مورد مناقشه واقع شده از خود آنها، اینها همه‌اش را بیان کردم. از علماء سابقین و از معاصرین، همین زمان خودمان، کتاب‌هایی که نوشته شده، با مدرک و مستند مطالب را عرض کردم و معلوم شد که نه این است که صحابه همه‌شان عادل‌اند، نخیر، بلکه از منابع معتبر، کتاب، سنت، تاریخ، سیره معلوم شد که در بین صحابه فسقه، فجره فراوان، مرتکبین کبائر فراوان. و حدیث حوض را بحث کردم. این جمله را هم عرض بکنم، آن وقت ندیده بودم، بعداً دیدم، که حدیث حوض در منابع اولیه وجود دارد. نقل کردم از بخاری، از مسلم غیر ذلک نقل کردم. آنچه که تازه پیدا کردم این است که مالک بن انس امام فرقه مالکیه، کتابی دارد به نام الموطأ که از منابع‌شان است و به قولی یکی از صحاح سته آنهاست، الموطأ. در مدرک معتبر، منبع معتبر دیدم که از قول مالک نقل می‌کند که من پیشیانم از این که حدیث حوض را در کتاب الموطأ روایت کردم، من پیشیانم از این کار؛ به خاطر این که در این حدیث طعن هست بر صحابه، به قول ما این حدیث صحابه را خراب می‌کند، من پیشیانم از این که این حدیث را در کتابم روایت کردم. من این را ندیده بودم، تازگی‌ها دیدم که ملاحظه می‌کنید و این مهم است، برای اهل تحقیق مهم است و ما همیشه تأکید کردیم که آقایان خیلی از مطالب را اخفاء می‌کنند، خیلی از حقائق را نقل نمی‌کنند، همین امروز هم خواهیم گفت، خیلی از حقائق را عمداً نقل نمی‌کنند تا به دست نسل‌های بعدی نرسد. حالا این از دستش در رفته، اظهار پیشیانی می‌کند؛ به خاطر این که منافات دارد با عدالت صحابه. وقتی با عدالت صحابه منافات داشته باشد، آن پایه اساسی مذاهب تسنن عدالة الصحابه است. این را بدانید، این را بدانید، از قول من هم نقل بکنید، پایه اساسی مذاهب تسنن عدالة الصحابه است. اگر این پایه تخریب شد، کل مذهب تخریب شده و شد. ما در اینجا بحث عدالة الصحابه را مطرح کردیم الحمد لله. آنهایی که اهل تحقیق‌اند، قدر این بحث‌ها و

این مطالب را می‌دانند و دنبال می‌کنند و پی‌گیری می‌کنند و روی این مطالب بیشتر باید کار بشود.

اجمالاً اینها آمدند در صدر اسلام تظاهر کردند به اسلام، هدفشان این بود که بعد از پیغمبر اکرم حکومت را به دست بگیرند، این بود هدفشان. و می‌دانستند که اسلام پیش خواهد رفت و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوتشان پیش خواهد رفت، این را می‌دانستند؛ لذا آمدند اسلام آوردند برای خاطر این که، اما این کار زحمت داشت، کار دشواری بود برای آنها، خب خیلی مقدمات را باید طی می‌کردند، خیلی باید -عرض کنم که- تدبیراتی به خرج می‌دادند؛ چون پیغمبر اکرم از روز اول، از همان روز ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>۱</sup> مأموریت پیدا کردند که امامت و ولایت بعد از خودشان را اعلام کنند و معین کردند امیرالمؤمنین را و مرتب هم این معنا را گفتند در مناسبت‌های مختلف؛ لذا مبارزه کردن با این راه و این که در مقابل دعوت پیغمبر اکرم ایستادن و این که هدف دیگری داشته باشند و مقصد دیگری داشته باشند، این کار آسانی نبود. و همچنان داستان پیش می‌رفت؛ به این معنا که از طرفی پیغمبر اکرم مرتب امیرالمؤمنین را معرفی می‌کردند؛ یعنی منصوبیت امیرالمؤمنین را اعلام می‌کردند و از طرفی آنها دنبال فکر خودشان بودند؛ لذا در جنگ‌ها فرار کردند، در حوادث و قضایا طرفدار قریش بودند و مشرکین بودند و اینها را گفتم و گفتم و گفتم تا رسید به روز غدیر خم. دیگر در روز غدیر خم پیغمبر اکرم مأموریت پیدا کردند مطلب را رسماً اعلام بکنند، اعلام عمومی با آن تفصیلی که در غدیر خم هست. و بیعت گرفتند از حاضرین، اما آنها چه کار کردند؟ آنها به حسب ظاهر آمدند حتی تبریک هم گفتند به امیرالمؤمنین، «بخ بخ لك يا علي»<sup>۲</sup> گفتند، اینها گفتند، اما باز هم پیغمبر اکرم از باطن اشخاص که باخبرند. در این فاصله بین غدیر خم و رحلت خودشان دو تا کار اساسی انجام دادند پیغمبر اکرم که این دو تا کار را هم آنها تخریب کردند، نگذاشتند تحقق پیدا بکند.

یکی جیش اسامه بود که پیغمبر اکرم تدبیرشان این بود که مدینه منوره از وجود اینها خالی باشد که دیگر بعد از پیغمبر اکرم مردم به راحتی بیعت کنند با امیرالمؤمنین و مطلب تمام بشود. قرار را بر این گذاشتند که اینها با اسامه بروند به طرف کجا، با عنوان یک غزوه‌ای. نرفتند، نرفتند دیگر، نرفتند. بهانه‌جویی کردند با این که حضرت گفتند:

۱. سوره شعراء: آیه 214.

۲. ر. ک: ابو بکر الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد و ذیوله، دار الکتب العلمیة، ج 8، ص 284؛ ابو الحسن ابن المغازلی، مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، دار الآثار، ص 46؛ ابو القاسم ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ج 42، ص 222 - 221 و 233؛ ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی، تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، دار الغرب الاسلامی، ج 2، ص 359؛ ابو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر، البدایة والنهاية، دار هجر للطباعة والنشر والتوزیع والإعلان، ج 11، ص 74 - 73.

«لعن الله من تخلف عن جيش أسامة»<sup>۳</sup>، باز هم نرفتند.

دوباره پیغمبر اکرم تدبیر کردند یک امر دیگری، گفتند: کاغذ و مداد بیاورید، دوات و قرطاسی بیاورید، چیزی بنویسم. آن را هم همه‌تان می‌دانید که چگونه جلسه را تخریب کردند، هیاهو ایجاد کردند، جسارت به پیغمبر اکرم کردند، توهین کردند، حتی باطنشان را هم برملا کردند و اظهار کردند، معلوم شد که ایمانی به پیغمبر اکرم ندارند و اعتقاد ندارند. آن را هم نگذاشتند. چرا؟ چون دنبال آن هدفی بودند که از روز اول عرض کردم و در منابع یافتیم از قول خود آن شخص که می‌گوید: من می‌دانستم که می‌خواهد بنویسد ولایت علی را، نگذاشتم.

تا وقتی که پیغمبر اکرم رحلت کردند، خلیفه دومشان بود در آنجا، اما خلیفه اول خارج مدینه بود. شروع کرد داد و فریاد که پیغمبر اکرم از دنیا نرفتند، ایشان از دنیا نرفتند، ایشان مثل حضرت موسی یا حضرت عیسی رفته‌اند و برمی‌گردند. اگر کسی بگوید که ایشان از دنیا رفته‌اند، من او را به قتل می‌رسانم و قسم خورد: والله ایشان از دنیا نرفته‌اند. این مطلب را در بحث قبلی عرض کردم و از منابع نقل کردم که حتی حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری در خصوص قسم خوردن این آقا به زحمت افتاده که چگونه توجیه کند قسمش را. فرستاد عایشه شخصی را با عجله که برو ابوبکر را بیاور. اسم آن شخص هم هست در منابع. و او رفت و ابوبکر را خبر کرد و ابوبکر با عجله آمد. خودشان نوشتند به خیال خودشان که خلیفه دومشان دیوانه شده عقلش را از دست داده به مناسبت شدت مصیبت رحلت پیغمبر اکرم، اما چون ابوبکر پیدا شد، بلافاصله آقا عاقل شد، آرام شد. محققین در این جا مطالبی دارند و به اثبات رسیده که هدف این بوده که مردم مبادا بروند بیعت بکنند با امیرالمؤمنین، همین جور مردم را نگه داشت تا او برسد.

او رسید. حالا که رسید، خب باید آنجا باشند دیگر، پیغمبر اکرم از دنیا رفته‌اند، حتی در تغسیل پیغمبر اکرم، در تدفین پیغمبر اکرم، نماز بخوانند بر جنازه حضرت، تشییعی ترتیب بدهند. چه شد؟ چرا پیغمبر اکرم بلا تشییع بایستی دفن بشوند؟ هیچ فکرش را کردید؟ من یادم نمیاد حضرت وصیت کرده باشند که من را تشییع نکنید! این نیست. از حضرت زهرا داریم، از حضرت زهرا سلام الله علیها داریم که اخفا کنید، به امیرالمؤمنین وصیت کردند. یادم هست که روایتی آمده در منابع دست اولمان، شیخ طوسی روایت می‌کند که آقایان رفتند به سراغ عباس عموی

۳. ر.ک: ابوبکر احمد بن عبد العزیز الجوهري، السقيفة والفدک، العتبة الحسينية المقدسة، ص 43؛ محمد بن عبد الکریم الشهرستانی،

پیغمبر اکرم که بیا علی را راضی کن ما برای زهرا تشییعی ترتیب بدیم، ایشان با جلالت و عظمت - عرض کنم که - برگزار بشود مراسمشان به تعبیر بنده، عباس را صحبت کردند. عباس فرستاد شخصی را خدمت امیرالمؤمنین که آقا برای زهرا می خواهیم تشییع داشته باشیم و بالأخره با مراسم و با تجلیل از دنیا بروند. حضرت جواب دادند که من چه کار کنم که خود ایشان وصیت کردند که اخفاء بشود و مخفی باشد. این درباره حضرت زهرا داریم، درباره پیغمبر اکرم نداریم که مخفیانه باشد دفن ایشان. آن وقت عائشه می گوید: ما از دفن پیغمبر اکرم خبر دار نشدیم مگر آن وقتی صدای بیل و اینها به گوشمان رسید که داشتند خاک می ریختند روی قبر و قبر را داشتند صاف می کردند به تعبیر بنده، آن وقت خبر دار شدیم رحلت پیغمبر اکرم را. این در منابع اولیه وجود دارد.

## ماجرای سقیفه

اجمالاً آنجا بودند که بلافاصله دو نفر رسیدند، دو نفر از انصار رسیدند، اسامی ایشان هست، من اینجا نوشتم: معن بن عدی یا عدی، عویم بن ساعدة؛ این دو نفر از انصار بودند، اهل مدینه بودند، از قبیله اوس بودند. انصار دو تا قبیله اساسی داشتند: اوس و خزرج. خزرج رئیسشان سعد بن عبادة بوده. قبیله اوس و خزرج سوابق بدی با هم داشتند از قدیم، که به برکت اسلام آن سوابق فراموش شد و اینها با هم دیگر با مسالمت و امنیت زندگی کردند به برکت اسلام و الا سوابق بدی با هم داشتند و با هم رقابت داشتند بر سر ریاست در مدینه. این دو نفر با عجله هر چه تمام تر خودشان را رساندند به مسجد النبی که انصار در سقیفه اجتماع کردند. این دو نفر در احوالاتشان نوشته شده، نگاه بکنید، نوشته شده که اینها از رفقای قدیمی شیخین بودند، از سابق با شیخین رفاقت صمیمانه داشتند. این دو نفر آمدند و اخبار کردند به آقایان که در سقیفه اجتماعی هست که هر دویشان هم از اوس بودند، عرض کردم. جالب این است، اینها وقتی که آمدند به مسجد النبی و آمدند این خبر را آوردند، چرا این خبر را به این شیخین گفتند؟ چرا به کس دیگری نگفتند؟ مستقیم آمدند و خبر را به این دو نفر رساندند و فی الواقع به نفر دوم رساندند که بنده استنباط می کنم این دو نفر، اینها جاسوسان آقایان بودند در بین انصار. چرا؟ چون آن شرایط، شرایط حساسی بوده، خوب دقت کنید چه میگویم، آن شرایط، شرایط حساسی بوده، خلیفه می خواهند، اسلام و مسلمین الان منتظرند که مشخص بشود که خلیفه کیست؟ علی که نباید باشد، اما مدعیان چه کسانی هستند؟ عباس

۴. ابو محمد عبد الملك بن هشام، السيرة النبوية لابن هشام، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، ج 2، ص 660.

یک موقعیتی دارد، ریش سفید بنی هاشم است از یک طرف. ابوسفیان موقعیتی دارد، بزرگ بنی امیه است از یک طرف. انصار هم موقعیتی دارند که کل مدینه در اختیارشان است. دقت می‌کنید؟ این جا بود که خبر رسید که اینها اجتماع کردند. حالا عباس کسی است که ساعت اول می‌خواسته با امیرالمؤمنین بیعت بکند، ابوسفیان هم آمده بود با امیرالمؤمنین بیعت بکند. حضرت با هیچ‌کدام حاضر نشدند بیعت بکنند و انصار هم اجتماع کردند.

حالا اجتماع انصار برای چه بوده؟ آنها اجتماع برای چه کرده بودند؟ این محل بحث شده بین محققین که برای چه و هدفشان از این اجتماع چه بوده؟ چرا انصار در آن شرائط، در شرائط رحلت پیغمبر اکرم اجتماع کردند؛ یعنی به فکر این نبودند که بیایند مسجد، دور و ور خانه پیغمبر اکرم باشند، در مراسم شرکت کنند، باشند در آنجا، تشییع باشد، نماز بخوانند بر حضرت، در این شرائط حساس جلسه تشکیل دادن معنایش چیست؟ این خیلی محل بحث شده بین محققین. نگاه بکنید در خصوص سقیفه کتاب زیاد نوشته شده. یکی از کتاب‌های خوبی که نوشته شده، مرحوم مظفر نوشتند. کتاب مرحوم مظفر ترجمه هم شده به فارسی. ببینید آنجا تجزیه و تحلیلی که ایشان کردند چیست.

اجمالاً آقایان اجتماع کرده بودند، خبر رسید به این دو نفر. اینها با عجله رفتند، با خودشان ابو عبیده جراح را بردند. ابو عبیده جراح از سابق جزو دار و دسته بوده و اینها فی الواقع حزبی تشکیل داده بودند که عرض کردم کار دشواری بوده، کار آسانی نبوده، باید خیلی کار کنند، اصلاً حزبی تشکیل داده بودند فی الواقع.

این دو نفر را تجلیل می‌کند خلیفه دومشان در خطبه‌اش در مسجد النبی در نماز جمعه می‌گوید: «رجلان صالحان»، به ما خبر دادند «رجلان صالحان»، به ما خبر دادند که انصار اجتماع کردند، ما خودمان را رساندیم به آنجا. ابو عبیده جراح را هم همراه خودشان بردند که کار ابو عبیده جراح کندن قبور بوده؛ یعنی گورکن بوده در مدینه، قبور مهاجرین را ابو عبیده جراح می‌کنده، از مهاجرین کسی از دنیا می‌رفته، قبرش را او می‌کنده، ابو عبیده جراح. اینها رفتند وارد سقیفه شدند، سه نفری. تا آنجایی که بنده نگاه کرده بودم سابق، اخیراً هم باز یک تورّقی کردم، سند معتبری نیافتم بر این که غیر از این سه نفر از مهاجرین کسی در جلسه سقیفه حضور داشته باشد، من نیافتم. حالا شاهها که این ابزار امروزه در اختیارتان هست، ببینید آیا از مهاجرین به سند معتبر پیدا می‌کنید چهارمی برای این سه نفر که در جلسه سقیفه حضور داشته باشد. این خودش مهم است. قطعاً امیرالمؤمنین که نبودند، قطعاً طلحه نبوده، قطعاً زبیر نبوده، قطعاً قطعاً، تمام این بزرگانی که همیشه اسم می‌آورند، هیچ‌کدام نبوده از مهاجرین. حالا باز هم تحقیق کنید ببینید پیدا می‌کنید.

مطلب دومی که باز من تحقیق کردم، به قدری که تحقیق کردم، باز هم خودتان تحقیق بکنید ببینید، این جلسه

سقیفه را که سه نفر از مهاجرین بودند، عده‌ی کثیری هم از انصار بودند، حالا فرض کنید مثلاً مجموعاً 50 نفر بودند مثلاً، از این 50 نفر خبر ماجرای داخل سقیفه را کسی برای ما نقل نکرده است، به دست ما نرسیده است. فقط و فقط راوی، خلیفه دومشان است. چرا؟ چرا؟ خب شما فرض کنید 50 نفر از انصار آنجا بودند، به سند معتبر بگردید پیدا می‌شود از یکی از انصار ماجرای داخل سقیفه را روایت کرده باشد؟ به سند معتبر پیدا می‌کنید؟

آن که به سند معتبر هست در بخاری<sup>۵</sup> که مدرک اولی است و سیره ابن هشام<sup>۶</sup> و تاریخ طبری<sup>۷</sup>، خود خلیفه دوم است که شرح می‌دهد آنچه را که آنجا واقع شد در خطبه نماز جمعه در مسجد النبی. حالا سبب این خطبه چه بوده؟ چرا ایشان شرح داد؟ اگر آن سببی که پیدا شد، آن چیزی که باعث شد، اگر آن نمی‌شد، حتی این مقدار هم خبر به ما نمی‌رسید. چی باعث شد؟ خلاصه‌اش را می‌گویم، تفصیلش را نوشتم چاپ شده سابق، خلاصه‌اش این است که جمعی از اصحاب امیرالمؤمنین در یک جلسه‌ای بین خودشان گفتند که فرصت بیعت ابوبکر از دستمان رفت، اظهار تأسف می‌کردند که چرا به قول ما دیر جنبیدند بعد از پیغمبر اکرم، باید همان وقت بیعت می‌کردند با امیرالمؤمنین، اظهار تأسف می‌کردند، خب. این جلسه خبرش رسید به خلیفه دوم. خلیفه دوم گفت: منبر می‌روم، صحبت می‌کنم و خواهم گفت که هر کسی بیعت کند با کسی بی خبر از ما، هم بیعت کننده را به قتل می‌رسانیم، هم بیعت شونده را به قتل می‌رسانیم. آنها گفتند: «کانت بیعة ابي بکر فُلْتة»، کلمه فُلْتة را به فاء مضموم بخوانید نه فُلْتة، این فایده را داشته باشید. معروف و مشهور این است که فُلْتة است. فُلْتة را که به لغت مراجعه می‌کنید، می‌گویند: کار بی مطالعه، کاری که بی مطالعه انجام شد، کاری که با عجله و دستپاچگی انجام شد، فُلْتة. اما فُلْتة، یعنی آن کاری که از دستمان در رفت، فرصتی که از دستمان در رفت، از دست رفتن، فُلْتة. این را من پیدا کردم بعد از تتبع، آن وقت‌ها که می‌دیدم فُلْتة سازگار نیست با درخواست شیعیان که ای کاش ابوبکر را بیعت نشده بود، علی را بیعت می‌کردیم، الان هم اگر عمر از دنیا برود، با علی بیعت خواهیم کرد، «کانت بیعة ابي بکر فُلْتة»، از دستمان در رفت. گشتم تا پیدا کردم در منابع دست اولشان، فُلْتة است که از دستمان در رفت، اظهار تأسف می‌کنند. این شد باعث خطبه او در نماز جمعه و این که واقعه سقیفه را شروع کرد به تعریف کردن. همین مقدار را هم که تعریف کرده به قول شماها سانسور شده،

۵. محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، دار طوق النجاة، ج 8، ص 169 - 168، ح 6830.

۶. ابو محمد عبد الملك بن هشام، السیرة النبویة لابن هشام، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، ج 2، ص 660

- 657.

۷. محمد بن جریر الطبری، تاریخ الطبری (تاریخ الرسل والملوک)، دار المعارف بمصر، ج 3، ص 206 - 203.

همین مقداری هم که تعریف کرده، سانسور شده به درست ما رسیده، این نیست که کل ما وقع این باشد. حتی اسامی اشخاص را هم نیاورده‌اند، کلمه «فلان» گذاشته‌اند جایش. من تحقیق کردم اسامی اشخاص را پیدا کردم، آن وقت‌ها که حال داشتم. پس کلمه فُلْتَه است نه فُلْتَه. آن وقت می‌گوید: رفتیم در جلسه سقیفه شرکت کردیم. دیدیم یک نفر این وسط دراز کشیده، به خودش به قول ماها لحافی پیچیده و فلان. می‌گوید: گفتم: این کیست؟ «من هذا؟» گفتند: این سعد بن عبادة است. این «من هذا» چرا گفته؟ سر و صورتش که پیدا بود که. این گفتن این که «من هذا» یک نحو توهین است؛ یعنی تجاهل عارف است. مطوّل خوانده‌اید؟ تجاهل عارف است که کوچک کردن اوست. پس چرا دراز کشیده؟ گفتند: تب دارد، حالش مساعد نیست. خیلی خب. آن وقت می‌گوید: تا نشستیم نماینده انصار شروع کرد به سخنرانی، گفت به این که ما به اسلام خدمت کردیم، به مسلمین خدمت کردیم، ما بودیم که شماها را راه دادیم، حمایت کردیم، شماها آمدید به مدینه، به شما پناه دادیم، چنین چنان فلان، شروع کرد از انصار و نقش انصار در پیشرفت اسلام و پیروزی پیغمبر اکرم تعریف کردن. می‌گوید که من آماده کرده بودم خودم را مطلبی بگویم، ابوبکر گفت: صبر کن من صحبت بکنم. من هم به او اجازه دادم، او صحبت کرد. از قضا آنچه را که من می‌خواستم بگویم، ابوبکر گفت. حالا این یعنی چه؟ یعنی در بین راه، هیچ با هم تفاهم نکرده بودند که چه بگویند؟ چگونه برخورد بکنند؟ می‌گوید: از قضا آنچه که من می‌خواستم بگویم، او گفت. خیلی خب. ابوبکر چه گفت؟ گفت: «ما ذکرتم فیکم من خیر فأنتم له أهل»، بله، آنچه را که از خودتان تعریف کردید، درست است، همین طور است، اما، یک امایی در این جا هست، خدا رحمت کند آقای مظفر را، آقای مظفر می‌گوید به این که این کلمه «اما» که به عربی «لکن» است، «لعن الله "لکن" التي لا یخلو منها کلام»، این «اما» لعن الله «اما» را، بله تمام آنچه که گفتید درست درباره خودتان هر چه تعریف کردید، صحیح است اما، اما امامت و خلافت و ولایت را عرب، اینجا پای عرب به میان آمده، سابق هر چه می‌گفتند اسلام بود، مسلمین بود، به عرب چه ربطی دارد؟ پای عرب به میان آمد که عرب امامت و ولایت را برای غیر قریش قبول نمی‌کنند، برای غیر قریش قبول نمی‌کنند و ما که مهاجرین هستیم، ما قبیله رسول الله هستیم، عشیره رسول الله هستیم و ما هستیم که «المهاجرون الأولون» هستیم، «المهاجرون الأولون» ما هستیم و ما هستیم عشیره رسول الله، عرب قبول نمی‌کند که امامت و ولایت در غیر ما باشد. قبیله‌ای شد قضیه، عرب و عجم شد و به قول ما، مسئله قریش مطرح شد و خیلی خب. دوباره یک نفر از انصار سخنرانی کرد که نخیر، این طور نیست و چنین است و چنان است. یک مرتبه پایین آمد، گفت به این که خیلی خب، بسیار خب، ریاست مال شما باشد، وزارت مال ما باشد، ریاست مال شما باشد، وزارت مال باشد. خلیفه دوم بلند شد گفت به این که نخیر، دو تا شمشیر در یک نیام



نمی‌توانند با هم در کنار هم قرار بگیرند، در یک غلاف دو تا شمشیر نمی‌شود. تعبیر کرد از مهاجرین به شمشیر و از انصار به شمشیر. دو تا شمشیر در یک غلاف؟ نه، این نمی‌شود. آن وقت خودش گفته، خلیفه دوم در خطبه‌اش، «فكثر اللغظ وارتفعت الأصوات»، به تعبیر بنده به جان هم افتادند، حتی دست به شمشیر هم کشیدند، شمشیرها کشیده شده، به جوری که اینها دست به یقه شدند و سعد بن عبادۀ ای که آنجا خوابیده بوده، در دست و پا داشت له می‌شد، گفتند که «قتلتم سعداً»، گفت: «قتل الله سعداً، قتله الله، إنه منافق». «إنه منافق»، بالاترین فحش است، بالاترین فحش است «إنه منافق». خیلی فحش بزرگی است. آن وقت به سعد بن عبادۀ گفته بشود که «إنه منافق». قائلش کیست؟ خلیفه دوم. پسر سعد بن عبادۀ، او هم مردی بوده برای خودش، قیس، به نام قیس، قیس بن سعد بن عبادۀ برگشته تهدید کرده خلیفه دوم را که اگر یک مو کم بشود از پدرم، چنین و چنان می‌کنم. خلاصه به جان هم افتادند. در این شرایطی که به جان هم افتادند، می‌گوید که به ابوبکر گفتم: «ابسط يدك»، دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم؛ لذا همه نوشته‌اند، همه‌شان نوشته‌اند: «كانت خلافة أبي بكر بيعة عمر». و به این ترتیب تمام شد واقعه سقیفه و خلیفه تعیین شد به این ترتیب که ملاحظه می‌کنید نه مشورتی بوده، نه میزانی در کار بوده، نه کتاب و سنتی در کار بوده، هیچ یک از آنچه که ادعا می‌کنند وجود نداشته، بلکه کتک‌کاری بوده و به جان هم افتادند شدیداً و جسارت به همدیگر کردند و توهین به هم و به این ترتیب تمام شد قضیه بیعت.

و عجیب این است، واقعاً خیلی عجیب است از همه‌شان، از همه‌شان عجیب است که پیغمبر اکرم الان دارند تغسیل می‌شوند، آقایان انگار نه انگار، اصلاً و ابداً نه این طرفی‌ها، نه آن طرفی‌ها به فکر پیغمبر اکرم باشند، در این جلسه اسمی از ایشان برده بشود، حرفی زده بشود، «المهاجرون الأولون» هم که امیرالمؤمنین است، عشیره رسول الله هم که اهل بیتند. این بود، اینی که روز اول گفتم که کسانی آمدند اسلام آوردند برای این که بعد از پیغمبر اکرم ریاست را بر مسلمین به دست بگیرند. حالا امیرالمؤمنین داشتند قبر پیغمبر اکرم را صاف می‌کردند به قول من، دفن کردند ایشان را و داشتند خاک می‌ریختند، بیل دستشان بوده، روایت می‌گوید: بیل دستشان بوده که داشتند صاف می‌کردند صورت قبر رسول الله را شخصی آمد به حضرت گفت که بیعت ابوبکر انجام شد و ابوبکر خلیفه شد. راوی می‌گوید که بیل را زدند زمین، دسته بیل را گرفته بودند و بیل را زدند زمین، شروع کردند ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ \* أَلَمْ نَسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴿ شروع کردند به

خواندن این آیه مبارکه. این همان بود که روز اول عرض کردم که سنت الهی چیست؟ سنت الهیه این است که در امام و همه امام اختبار و امتحان بشود. پیغمبر اکرم به امیرالمؤمنین چه فرمودند؟ فرمودند: «یا علی إنک مبتلی و مبتلی بک»، هم خودت امتحان می شوی، هم به وسیله تو امت امتحان خواهند شد.

این سلسله بحث‌های ما به لطف خدا به ترتیبی که عرض کردم از روز اول و تا به امروز تمام شد. ان شاء الله، ان شاء الله از ایام دیگر و از هفته‌های آینده مباحثی را در امامت، ان شاء الله مطرح خواهیم کرد؛ یعنی تا حالا نفی بود از حالا به بعد اثبات خواهد شد به لطف و کرم خداوند متعال و با عنایات حضرت ولی عصر شروع خواهیم کرد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.